

## The “Powerful Constitutionalist” Government in the Ideology of Malek al-Sho’ra’ Bahar\*<sup>1</sup>

Reza Afsordeh<sup>1</sup>, Hamed Ameri Golestani<sup>2</sup>, Lena Abdolkhani<sup>3</sup>, Hamed Mohagheghnia<sup>4</sup>

<sup>1</sup>PhD student, Political Sciences, Department of Political Sciences, Islamic Azad University, Ahvaz Branch, Ahvaz, Iran.  
reza.afsordeh@yahoo.com

<sup>2</sup>Assistant Professor, Department of Political Sciences, Islamic Azad University, Ahvaz, Ahvaz Branch, Iran  
(Corresponding Author). hamed.ameri@gmail.com

<sup>3</sup>Assistant Professor, Department of Political Sciences, Islamic Azad University, Ahvaz Branch, Ahvaz, Iran.  
with.policy@gmail.com

<sup>4</sup>Assistant Professor, Department of Political Sciences, Islamic Azad University, Ahvaz Branch, Ahvaz, Iran.  
mohagheghnia7877@gmail.com

### Abstract

Iran's chaotic and critical condition as a result of war and political instability after Persian Constitutionalism made the idea of “powerful government” conspicuous. Realizing critical conditions back then, many political and intellectual elites followed the above idea, and by “enlightened absolutism” paved the way for the establishment of Reza Khan government. Malek al-Sho’ara’ Bahar was among those who proposed the above idea for the first time. In this regard, the present study aims to explore this subject using Skinner's Hermeneutic Intentionalism. The purpose of this study is the realization of Bahar's ideology of powerful government and its distinction with other common ideas within the last years of Qajar dynasty in that Bahar did not want to admit “powerful government” without basic principles of constitutionalism such as freedom, justice, and a powerful parliament. This study seeks to answer the following research questions: What was Bahar's “motivation” for his tendency to the idea of “powerful government”? With regard to Bahar's main “intention”, that is “anti-authoritarianism”, what was the difference between his perception of “powerful government” and the perception of society? As for the first hypothesis, the most important “motivation” of Bahar for tendency to the idea of “powerful government” was to fulfill “the expediency” of the country. Besides, Bahar followed the idea of “powerful constitutionalist government” with regard to the principle of constitutionalism in his intended powerful state.

**Keywords:** Malek al-Sho'ra' Bahar, Powerful Constitutionalist Government, Enlightened Absolutism, Reza Khan, Powerful Government

---

1. This article is extracted from a Ph.D. thesis in political science (Iran's issues) entitled “The Role of Literary Elites in Promoting the Culture of Anti-Authoritarianism and Freedom in Iran during Constitutionalist Era (With Emphasis on the Ideas of Malek al-Sho’ra’ Bahar and Dehkhoda)” at Azad University of Ahwaz, Department of Political Science.

\* **Received:** 2020/03/30 ; **Accepted:** 2020/05/07

\*\* Copyright © the authors

## دولت «مقتدر مشروطه» در اندیشه ملک الشعراء بهار<sup>۱\*</sup>

رضا افسرده<sup>۱</sup>، حامد عامری گلستانی<sup>۲</sup>، لنا عبدالخانی<sup>۳</sup>، حامد محقق‌نیا<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران.

reza.afsordeh@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول).

hamed.ameri@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران.

With.policy@gmail.com

<sup>۴</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران.

mohagheghnia7877@gmail.com

### چکیده

وضعیت آشفته و بحرانی ایران پس از مشروطه که از جنگ و بی‌ثباتی سیاسی ناشی می‌شد، موجب گردید تا ایده «دولت مقتدر» پررنگ شود. بسیاری از نخبگان سیاسی و فکری آن زمان با درک شرایط بحرانی، این ایده را دنبال کردند و با ایده «دیکتاتوری منور» راه را برای حکومت رضاخان باز نمودند. ملک‌الشعراء بهار از جمله کسانی بود که نخستین بار این موضوع را مطرح کرد. در این راستا، پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از روش هرمنوتیک قصدگرای اسکینر، این موضوع را مورد بررسی قرار داد. هدف این پژوهش، فهم اندیشه بهار درباره دولت مقتدر و تمایز آن با ایده‌های رایج در سال‌های پایانی عصر قاجار بود، مبنی بر اینکه که بهار حاضر نبود «دولت مقتدر» را بدون مبانی اساسی مشروطه، یعنی آزادی، عدالت و وجود مجلسی قوی بپذیرد. «انگیزه» بهار در گرایش به ایده «دولت مقتدر» چه بود؟ و با توجه به «نیت» اصلی بهار یعنی «استبدادستیزی»، برداشت او از «دولت مقتدر» چه تفاوتی با برداشت روزگار خود داشت؟ سوالات اصلی پژوهش هستند. در فرضیه نخست، مهم‌ترین «انگیزه» بهار در گرایش به ایده «دولت مطلقه» تأمین «مصلحت» کشور بود. همچنین بهار با در نظر داشتن اساس مشروطیت در حکومت مقتدر مد نظرش، ایده «دولت مقتدر مشروطه» را دنبال می‌کرد.

**کلیدواژه‌ها:** ملک‌الشعراء بهار، دولت مقتدر مشروطه، دیکتاتوری منور، رضاخان، دولت مقتدر.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری علوم سیاسی با عنوان «نقش نخبگان ادبی در گسترش فرهنگ استبدادستیزی و آزادی‌خواهی در ایران عصر مشروطه (با تأکید بر آرای ملک‌الشعراء بهار و دهخدا)»، ارائه شده در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز می‌باشد.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۱ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۸

### ۱. مقدمه

ایده دولت مقتدر، پس از آنکه مشروطیت نتوانست به آرمان‌های خود برسد، هم‌زمان با آشفتنگی‌هایی که در جامعه ایران به وجود آمده بود، به سرعت در میان بسیاری از نخبگان فکری و سیاسی ایران گسترش یافت. آنان، با مشاهده وضعیت بحرانی ایران، به این نتیجه رسیدند که پایان چنین وضعیتی، جز با ایجاد «اقتدار» در حکومت امکان‌پذیر نیست و بنابراین، چونان جنبش مشروطیت که اصلاح حکومت مرکز توجه آن‌ها قرار گرفت، این بار نیز راه خروج از بحران را ایجاد دولتی مقتدر می‌دیدند و به اقتضای زمانه، سرانجام این مهم را در شخص رضاخان دیدند، که با کودتای ۱۲۹۹ وارد عرصه سیاست شده، و یک به یک، ابزارهای کسب «اقتدار» را به دست آورده بود. در این میان، همراهی همه‌جانبه روشنفکران موجب شد که نه تنها ابزار مادی، بلکه زمینه‌های فکری ایجاد دولت مقتدر نیز فراهم شود. در این میان، ملک‌الشعراء بهار که خود از نخستین منادیان ایده «دولت مقتدر» بود، راهی متفاوت از دیگران در پیش گرفت و علی‌رغم تأکیدش بر وجود یک دولت متمرکز، به آرمان‌های نخستین مشروطیت وفادار ماند. از این رو، نه تنها با حکومت رضاخان همکاری نکرد، بلکه در صف مخالفان آن نیز درآمد. بررسی اندیشه بهار نشان می‌دهد، او مشروطه‌خواهی با «نیت» «استبدادستیزی» بود و دولت مد نظر او در عین اقتدار، باید بر اصول مشروطیت مبتنی باشد، بنابراین، او به دنبال «دولت مقتدر مشروطه» بود، دولتی که تمام ویژگی‌های نظام مشروطه را داشته باشد و بتواند بر بحران‌های عدیده‌ای که ایران به آن‌ها دچار شده بود، غلبه کند.

### ۲. روش‌شناسی: هرمنوتیک قصدگرای اسکینر

در روش هرمنوتیک قصدگرا<sup>۱</sup>، اسکینر<sup>۲</sup>، بین انگیزه<sup>۳</sup> و قصد<sup>۴</sup> مؤلف تمایز قایل می‌شود. این تمایز، در ارتباط با مسایل مربوط به تفسیر، امری اجتناب‌ناپذیر است و نقش مهمی در

1. Intentional Hermeneutics.

2. Skinner.

3. Motive.

4. Intention.

پیریزی روش‌شناسی او دارد. «انگیزه» امری مقدم بر متن و خارج از آن است که با پیدایش متن مرتبط است. «انگیزه»، حداکثر در تبیین معنای متن یاری‌گر است، در حالی که «نیت»، با اشاره به طرح مؤلف برای تألیف متنی خاص و یا ویژگی خود متن و توصیف آن براساس تجسم یک هدف خاص، تعریف می‌شود. «نیت»، امری درونی برای متن بوده و فهم آن معادل فهم کامل متن است (بحرانی و شکوری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۷). سخن از انگیزه‌های اندیشه‌ورز، ظاهراً همواره در حکم سخن درباره‌ی شرطی مقدم بر پیدایش آثار اوست، اما سخن از نیت‌های او ممکن است یا معطوف به طرحی برای آفریدن اثری از نوع خاص باشد یا ممکن است به شیوه‌ای خاص به اثری بالفعل ارجاع دهد. در مورد اول، به نظر می‌رسد که به یک شرط احتمالی مقدم بر پیدایش اثر، اشاره می‌شود، اما در مورد دوم چنین می‌نماید که بر یکی از ویژگی‌های خود اثر تأکید می‌شود. پس، به نظر می‌رسد «ما آن اثر را بر حسب اینکه هدف یا نیت خاصی را تجسم می‌بخشد، و در نتیجه بر حسب این که منظور یا مقصودی دارد، توصیف می‌کنیم» (اسکینر، ۱۳۹۳، ص ۱۷۵-۱۷۶).

اسکینر اعتقاد دارد، اندیشه‌ها از طریق نزدیک کردن آن‌ها با واقعیت تاریخی‌شان قابل فهم می‌شوند (صیدانلو، ۱۳۹۶، ص ۴۳). به نظر او بدیهی‌ترین عامل تعیین‌کننده نیروی مورد نظر در هر گفته‌ای، «معنای» همان گفته است، بنابراین باید فقط به بدیهی‌ترین واقعیت توجه کرد (اسکینر، ۱۳۹۳، ص ۱۹۹). به اعتقاد اسکینر، از آنجا که هر متنی به عنوان تجسم کنش گفتاری و عمل ارتباطی قصدشده در فضای فکری- فرهنگی و نیز «زمینه‌های اجتماعی خاصی شکل می‌گیرد و در آن فضا پرسش‌ها و پاسخ‌هایی موجود است و همچنین مجموعه‌ای از مفاهیم، واژگان و معانی خاص در دسترس مؤلف قرار دارد، بنابراین، برای فهم آن متن، باید آن فضای فکری - فرهنگی و زمینه‌های اجتماعی را بازآفرینی کرد (خالقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱). اسکینر می‌خواهد با شفاف کردن کنش گفتاری، نیت مؤلف را کشف کند، زیرا اساساً رسیدن به معنا از این طریق امکان‌پذیر است (روشن، ۱۳۸۷، ص ۲۴). او با تأکید بر کنش گفتاری مقصودرسان، روش‌شناسی خود را بر مبنای همین کنش استوار می‌سازد. از این منظر، گوینده یا نویسنده با گفتن یا نوشتن، کاری انجام می‌دهد و از این کار، مقصود و منظوری دارد. اسکینر، وظیفه اصلی تفسیر را کشف همین مقصود می‌داند (نوذری و پورخداقلی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۰).

### ۳. زمینه شکل‌گیری فکر دولت مقتدر

نخستین گام، برای شناخت ایده «دولت مقتدر مشروطه» بهار، براساس روش‌شناسی اسکینر، فهم «زمینه‌های سیاسی - فکری‌ای است که او در آن بوده است. فضای هرج‌ومرج و آشفتگی پس از مشروطه، و نبود یک «مرکز ثقل» سیاسی برای جامعه، جنگ و تبعات سیاسی و اقتصادی آن، موجب شد که بخش زیادی از نیروی مملکت برای کشاکش‌های سیاسی هدر برود. همین مسئله، بسیاری، از جمله ملک‌الشعراء را، به ایده «دولت مقتدر» رساند. گویی «زمان تاریخی» آن روزگار، او و دیگر نخبگان را به سوی چنین تفکری حرکت می‌داد. در اینجا، به صورت مختصر، به این مفهوم پرداخته و سپس برداشت نخبگان آن روزگار از «دولت مقتدر» به عنوان مهم‌ترین «زمینه» بحث حاضر واکاوی خواهد شد. این را باید در نظر داشت که، مفهوم دولت مقتدر، و ویژگی‌های مورد نظر آن، بسیار به مفهوم «دولت مطلقه» نزدیک است، از این‌رو، ابتدا برای فهم زمینه‌ها، اشاره‌ای مختصر به این مفهوم خواهد شد.

مهم‌ترین ویژگی‌های دولت مطلقه، تمرکز و انحصار منابع، در منابع قدرت و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی است (بشیریه، ۱۳۸۷، ص ۳۱). انحصار و افزایش اقتدار عمومی، مفهوم جدید «حاکمیت مطلقه»<sup>۱</sup> را تداعی می‌کند. حاکمیت مطلقه، به عنوان عنصر اساسی حکومت مطلقه، عبارت از قدرت عالی و انحصاری تصمیم‌گیری و اعمال آن توسط فرمان‌روا است. با شناسایی این مفهوم، شکل نوینی از دولت، مبتنی بر این پایه‌ها شکل می‌گیرد: تحکیم فزاینده سلطه فرمان‌روایی بر قلمروی واحد، استقرار ساختار منسجمی از نظم در سراسر یک قلمرو با کمترین نیروهای واسط و مداخلات خارج از مرکز، پیاده کردن حکومتی با فوریت تصمیم‌گیری، یکپارچگی، پیوستگی، حساب‌گری و کارآمدی بیشتر توسط رهبری واحد (شاهی، ۱۳۹۱، ص ۴۰). از زمان پیدایش دولت مطلقه، حکومت کردن منحصرأ به حاکم تعلق داشت که تمامی حقوق ویژه اجتماعی کارآمد را به خود اختصاص داده بود (پوجی، ۱۳۸۰، ص ۳۵).

1. Absolute sovereignty.

جنبش مشروطه، در تحقق آرمان‌های اصیل خود، نظیر استقرار حکومت قانون، دموکراسی سیاسی، برقراری آزادی‌های مدنی، تشکیل دولت‌های مقتدر مرکزی، تأمین وحدت ملی و جلوگیری از تشتت و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در کشور، ناکام ماند. از این رو، اعتقاد روشنفکران، تجددگرایان و نخبگان سیاسی، به لزوم استقرار رژیم‌های سیاسی ملی‌گرا، تمرکزطلب، باثبات، اقتدارگرا و تجددخواه، تقویت شد (مدرسی و فرهادنیا، ۱۳۹۰، ص ۹۱). همچنین، روشنفکران اواخر قاجار، با دل بردن از مشروطیت، آمال خود را در حکومتی نیرومند و در «ابرمرد»ی می‌دیدند که بتواند با اقتدارش، آسایش را به مملکت بازگرداند، آن را متحد کند و ملتی نو و مترقی بسازد. توسل روشنفکران این دوره به یک «شخصیت نیرومند»، «فرمان‌روای مستبد روشن‌اندیش»، «یک نفر مصلح»، «یک دماغ منور و فکر باز» و دیکتاتور منور، بیان‌گر ادراک جدید آنان از هویت نوین ایران، در چهارچوب دولتی مقتدر بود که بتواند با رفع از هم‌گسیختگی و تنش‌های عارض شده، «سعادت را بر ما تحمیل کند» و «پرده‌ اوهام را به زور از جلوی چشم ما رد نماید» (وحدت، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹-۱۲۸). تجددگرایان ناامید از کارآمدی نظام مشروطه، سرسختانه از تحقق حاکمیت متمرکز ملی که در نظام‌های سیاسی مبتنی بر جمهوریت یا «دیکتاتوری منور» تجلی می‌یافت، دفاع کردند تا به کمک آن، کشور را از شر ناکارآمدی نظام مشروطه و پراکندگی قدرت نجات دهند (کدی، ۱۳۸۱، ص ۴۶). برای مثال، مجله *ایران‌شهر*، به عنوان یکی از مجلات روشنفکری ایران بر این باور بود که ایران در حال از سر گذراندن دوره بحران اجتماعی است که به انقلاب خواهد انجامید و این انقلاب باید با تربیت اجتماعی، بیداری سیاسی، با زندگی در سنت‌ها و آداب و اصل ملیت ایرانی آغاز شود و این جز در سایه یک «دماغ مصلح» یا «دیکتاتور منور» ممکن نخواهد شد (عزیزی، ۱۳۸۵، ص ۹۴-۹۵). این نوع نگرش‌ها، مهم‌ترین «زمینه‌ای» بود که ملک‌الشعراء در آن به ایده «دولت مقتدر» نزدیک، و در واقع از نخستین بانیان آن بود. بهار، به عنوان فعالی سیاسی و یکی از روشنفکران آن روزگار، متوجه این قضیه شده بود که ضعف دائمی دولت در ایران، موجبات پریشانی آن را فراهم می‌آورد و همین، موجبات گرایش او را به ایده «دولت مقتدر» فراهم می‌کند، اما مسئله اینجاست که ایده «دولت مقتدر» بهار، اگرچه در ابتدا با دیگر نخبگان آن زمان، همخوانی بسیاری داشت، در نهایت متفاوت شد، که این، بیش از همه به «نیت» او در

اندیشه سیاسی اش باز می‌گشت که آشکارا «استبدادستیزی» بود.

همچنین، یکی از مهم‌ترین اقدامات و «زمینه‌ها» برای ایجاد «دولت مقتدر»، کودتای ۱۲۹۹ بود. رضاخان «بلافاصله پس از کودتا، فرصت را برای بهره‌برداری از وضعیت مملکت مناسب دید، در متن اعلامیه کودتا از مفاهیمی نظیر «تشکیل حکومت قوی»، «ایجاد نیروی نظامی قدرت‌مند»، «فقدان تبعیض» و «رفع نفوذ و سلطه بیگانگان» بهره جست» (نظری، ۱۳۸۶، ص ۱۴۶). این‌ها، کم‌وبیش، مفاهیم مهم ایده «دولت مقتدر»ی بودند که نخبگان سیاسی و روشنفکران با بسامدی بالا ترویج می‌کردند. «رضاخان و سید ضیاء پس از کودتا در جهت ایجاد یک دولت مرکزی قوی، از همان ابتدا بر ضرورت اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی و نظامی به صورت مبارزه با امتیازات افراد، تقسیم اراضی خالصه بین کشاورزان، تأسیس مدارس، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده، راه‌آهن و نیز الغای کاپیتولاسیون، تأکید کردند و نخستین عرصه آغاز اصلاحات، ایجاد یک ارتش ملی واحد و مدرن بود که برای برقراری نظم داخلی و امنیت، حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی از جمله با جلوگیری از خودمختاری و تجزیه‌طلبی گروه‌های قومی او کلاً استقرار «نظمی نوین» ضروری بود» (موتقی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۵). دولت مطلقه رضاشاهی با بلوک قدرت پدید آمده پس از انقلاب مشروطه، که وفادار به آرمان‌های قانون اساسی مشروطه بودند، در تضاد بود، چنانکه این تضاد در برخی اقدامات عملی، خود را نشان داد (لکزایی، ۱۳۸۰، ص ۱۱).

#### ۴. انگیزه بهار در لزوم ایجاد دولت مقتدر

براساس روش‌شناس اسکینر، «انگیزه» بر متن تقدّم دارد و باید آن را به پیدایش متن مرتبط کرد. «انگیزه» بهار نیز کم‌وبیش چنین خاصیتی دارد و از فضای عمومی مملکت در آن زمان نشئت می‌گیرد. او، در مقاله‌ای با عنوان «سیاست ایران قهرمان می‌خواهد»، ضمن اشاره به اینکه باید «یک زعیم فوق‌العاده و رئیس نابغه» وجود داشته باشد، می‌نویسد: «ملت پروس و حکومت آلمان بدون ظهور بزمارک [بیسمارک] محال بود ترقّی کرده و افکار عمومی ملت متحد شده و مورد استفاده واقع گردد» (بهار، ۱۳۳۲ق، ص ۱). «انگیزه» بهار به عنوان نخبه ترقّی‌خواه، این بود که بتواند سرمشقی نو برای سامان دادن به اوضاع آشفته مملکت پیدا کند. رجال آن زمان، هر کدام در میدان کشاکش‌های سیاسی قرار داشتند و از

مصالح عالیّه و ترقّی کشور غافل بودند. بهار، ضمن توجّه به این مسئله، می‌نویسد: «بدبختانه، قبل از آنکه در عین انقلاب زعمای قابل ظهور کنند، اختلافات مسلکیّه پیش آمد و روابط ملّیه انقسامات پذیرفت» (بهار، ۱۳۳۲ق، ص ۱). این «انقسامات» نیز بخش «انگیزه» او برای یافتن رهبری قوی بود. او، به جدّ اعتقاد داشت «تا ملّتی [به] آرای یک زعیّم فوق‌العاده [تسلیم] نشود، محال است ترقّی فوق‌العاده حاصل کرده و از مقامات پست قدمی بالاتر بگذارد» (بهار، ۱۳۳۲ق، ص ۲). بهار، این «انگیزه» را رها نکرد و سه سال بعد، در سرمقاله *زبان آزاد* با عنوان «لزوم مرکز ثقل» می‌نویسد: «مرکزیت از بین رفته است. خودمان را هم نمی‌توانیم گول بزنیم، کار مملکت را هم نمی‌شود سرسری پنداشته و به طبیعت رها کرد» (بهار، ۱۳۳۵ق/ب، ص ۱). در اینجا، می‌توان دید که بهار، به یک نکته مهمّ در اداره مملکت التفات یافته، و آن را با یک مفهوم دقیق نشان می‌دهد: «به طبیعت رها» کردن. این مفهوم، «انگیزه» دیگری بود که می‌شد برای رجل ترقّی‌خواهی چون بهار، برای پیدا کردن راهی برای خروج از وضعیّت نابهنجار آن روز مملکت یافت. به اعتقاد بهار «حیات سیاسی هر ملّتی بسته به اصلاحات اخلاقی و ادب آن ملّت است» و تردید ندارد که «ما در پیمایش راه اعتلاء و ترقّی بس کندرو و بی‌هوار و از قافله تملّن و کاملّیت بسی عقب مانده و اوّلین قدمی که در راه استخلاص و استقلال باید برداریم، قدم معارف و اصلاحات ادبیه و اخلاقیّه است، ولی برای اینکه زمینه برای این اصلاحات در دست داشته باشیم، ناچاریم اوّل اغتشاشات و اختلافات و هرج و مرج را مرتفع نموده، مَجْرای مالّیه و تأمینیه خودمان با اصلاحات مالی و نظامی تصفیه کرده، و آب و رنگی به حیثیّت و شایستگی خودمان بخشوده، سپس شروع به اصلاحات اساسی نماییم» (بهار، ۱۳۳۶ق، ص ۱). در عین حال، در جایی دیگر، او ضمن اشاره به سال‌های گذشته از مشروطیت، می‌نویسد: «سیزده سال انقلاب، بحران و هرج و مرج، بهترین سند بی‌کفایتی اولیای امور در اداره مملکت است» (بهار، ۱۳۳۷ق، ص ۳). وضعیتی که موجب تداوم «انگیزه» بهار، در دنبال کردن ایده «دولت مقتدر» می‌شود.

##### ۵. «استبدادستیزی» نیت اصلی در اندیشه بهار

«نیت» بهار را می‌توان چیزی دانست، که موجب تفاوت نهایی او در ایده «دولت مقتدر» شد که بی‌گمان، «استبدادستیزی» است. او در همان اوان مشروطه‌خواهی‌اش، به صورت



کاملاً مشخصی با «استبداد» محمدعلی‌شاه و بعدها رضاخان، در ستیز است. او، در زمان استبدادِ صغیر، مستقیماً وارد نزاع سیاسی می‌شود و با پرداختن به صفات ناپسند شاه، آن‌ها را دست‌مایه انتقادهای خود قرار می‌دهد. بهار، محمدعلی‌شاه را پادشاهی «مستبد» می‌بیند و مبارزه با او، اصلی بنیادین در نظر و عمل سیاسی اوست. بهار، عمیقاً به برابری انسان‌ها در خلقت اعتقاد دارد. در این باره، در مستزاد «اهلا و سهلا» می‌سراید:

دانی که یکسانند نوع بشر \*\*\* اندر حقوق خودی  
غصب حقوق خلق در هر نظر \*\*\* باشد ز نابخردی  
عدل و مساواتست نعم السیر \*\*\* در مذهب ایزدی  
جور و استبدادست بسُّ الشُّعار \*\*\* در کیش پروردگار

(بهار، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴-۱۱۵).

در اینجا، بهار، به «مضمون» استبداد توجه دارد که «آزادی»های مردم را غصب می‌کند. ملک‌الشعراء، در مُسَمَّطِ «پند سعدی» خطاب به شاه، استبدادش را یادآور می‌شود و این‌گونه می‌سراید:

پادشاه ز ستبداد چه داری مقصود \*\*\* که از این کار جز آدبار نگردد مشهود  
ملکا خودسری و جور تو ایران سوز است \*\*\* به مکافات تو امروز وطن فیروز است

و در انتها، یادآور می‌شود:

جز خطاکاری ازین شاه نمی‌باید خواست \*\*\* کانچه ما در او بینیم سراسر به خطاست

(بهار، ۱۳۸۷، ص ۱۱۰).

بهار، در شعری با عنوان «آئینه عبرت»، بر آن بود تا «در برابر دیدگان شهریار، آئینه‌ای از عبرت بگذارد از زندگی پادشاهانی که به خاطر عدل و داد و دِهش و هوشیاری، خود و کشور و مُلک را به نیک‌بختی رساندند و آن‌هایی که با در پیش گرفتن استبداد و خودرأیی، خویشان و مُلک و سرزمین را به باد فنا دادند. وی این رویه را در بررسی سرتاسر تاریخ ایران در پیش نظر دارد» (سراج، ۱۳۸۶، ص ۱۵۸). برای نمونه درباره پادشاهی جمشید می‌سراید:

جم در آغاز شهی بگرفت راه و رسم داد \*\*\* لیک آخر به استبداد و خودرأیی فتاد  
جم در استبداد شد، مُلک خود بر باد داد \*\*\* آری آری از استبداد خواهد شد بر باد

(بهار، ۱۳۸۷، ص ۶۴).

بهار با یادآوری اسطوره جمشید، که استبداد پیشه کرد و فرّ و مُلک را از دست داد، می‌خواهد به شاه گوید که بالاتر از جمشید نیست و باید رفتارش را تغییر دهد. او برای ابراز «نیت» خود، یعنی «استبدادستیزی» با بهره‌گیری از شعر، با بیانی قوی، به شاه یادآوری می‌کند که سرانجام استبداد ورزیدن چیست و چنین ایده‌ای را بعداً در قبال جمهوری خواهی و پادشاهی رضاخان هم دنبال می‌کند و این، خود، یکی از وجوه مهم تفاوت نظر او درباره «دولت مقتدر» با نظریات رایج در آن زمان است که ایده و عمل را در هم آمیخته و آن را در شخص رضاخان متبلور ساختند و به دنبال او افتادند.

### ۶. «نیت» بهار برای «دولت مقتدر مشروطه»

حال، باید دید «طرح» بهار، برای «دولت مقتدر» چه بود و «نیت» او در این باره، چگونه او را به مفهوم «دولت مقتدر مشروطه» رساند. این را می‌توان در مقالات بهار در جراید آن زمان و سپس کتاب تاریخ مختصر احزاب ایران یافت. بهار، نخست به ایده «دولت مقتدر» گرایش داشت و آن را ترویج می‌کرد، که ابتدا به آن پرداخته می‌شود، اما باید در نظر داشت که در دل همان ایده، مقوله «اصلاح امور» و «مصلحت مملکت» همواره مورد توجه او بود و او را از افتادن در ورطه «دیکتاتوری منور»ی که روشنفکران آن زمان دنبال می‌کردند و بعداً در رضاخان، یافتند، نجات داد.

بهار در مورد «نیت» خود پیرامون «دولت مقتدر» می‌نویسد: «مقصود من مرکزی است که از هیاهوی داخل نترسد، ملاحظه دستجات و افراد پر سروصدا مغز او را پریشان نکند. به دو ورقه ژلاتین یا یک ستون تنقید روزنامه از میدان به در نرود. کار را برای مصلحت مملکت فیصله دهد، نه برای مصلحت عمرو و زید» (بهار، ۱۳۳۵ق/ب، ص ۲). در «متن» اندیشه او، اصل «مصلحت مملکت» دارای اهمیتی زیادی است و او این «مصلحت» را در احترام به ارکان مشروطیت می‌داند و از این رو ایده اصلی‌اش، نه «دیکتاتوری منور»، که «دولت مقتدر مشروطه» است. در نوشته‌ای دیگر، به لزوم نوعی «استبداد»، «برای قانون» توجه دارد و اذعان می‌کند «دولتی که استبداد نداشته باشد، هیچ کس به او اعتناء نخواهد داشت، هر چه استبداد یک دولت بیشتر است، نظم آن دولت زیادتر است». در ادامه اجرای قانون را به وجود «آدم مستبد» مربوط می‌داند که «هرچه آنجا هست با کمال استبداد و خونسردی به موقع اجرا بگذارد» (بهار، ۱۳۳۵ق/الف، ص ۱). استبداد در اینجا به معنای

«اقتدار» است، نه استبدادی که کسی چون محمدعلی شاه داشت.

بهار، اصلاح مملکت را به دو چیز مربوط می‌داند: «اول نقطهٔ اتکائیّه و دوم استخدام معلّمین اروپایی است» (بهار، ۱۳۳۷ق، ص ۲). دربارهٔ این ایده بعداً به صورت گسترده‌تری می‌نویسد: «دریافتیم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت نقطهٔ اتکاء به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد. حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود، صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوجبی‌گری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید به یک‌دیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیّه مشروطه، آزادی و حتی استقلال کشور زهری گشوده است» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ح-ط)، و نیز اعتقاد دارد: «باید حکومت مقتدری به روی کار آید که قدری قوی‌تر و فعّال‌تر و با جرئت‌تر باشد. باید دولت‌ها اقلّاً پنج سال دوام کنند تا بتوانند نقشه‌ها و طرح‌های تازه‌ای اندیشیده و به کار برند. باید جراید تعدیل شود، باید قانون هیئت منصفه را ترتیب داد. باید جلوی هرج و مرج فکری و قلمی را گرفت. باید دولت مرکزی را قوت بخشید، باید مرکز ثقلی برای کشور تشکیل داد، باید ملت را از چنگ دایه‌های جاهل و نادان و منفی‌باف نجات داد. باید انگل‌ها را که غیراستحقاق به اندام ملت چسبیده‌اند و خون او را می‌مکنند، کنده، دور انداخت. باید حکومت مشت و عدالت را که متکی به قانون و فضیلت و جرئت باشد، رواج دهد» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱). تأکید او بر اتکاء به قانون، یکی از وجوه ممیّزهٔ او با دیگر کسان در اندیشهٔ «دولت مقتدر» است، و او سعی می‌کند در همه‌جا، قیود مشخصی را بر ایدهٔ اصلی خود بزند تا بتواند آن را متمایز کند.

وجه تمایز ایدهٔ بهار، با ایدهٔ «دیکتاتوری منور»، در «استبدادستیزی» اش بود. او، رجلی مشروطه‌خواه بود که از مشروطیت، در عرصهٔ دولت‌سازی، انتظار اقتدار داشت، نه آنکه به هر قیمتی آن را به پای دیکتاتوری چون رضاخان ذبح کند. بهار در مورد رفتار سردار سپه، که همه چیز را در دورهٔ نخست‌وزیری‌اش در دست گرفته بود، می‌نویسد: «ما سردار سپه را برای وطن می‌خواهیم، نه وطن را برای سردار سپه ... هرگز آرزو نداشته‌ایم طوری اصلاحات و اقتدارات و انتظامات ایران جدید در دست یک نفر متمرکز گردد که اگر او رفت یا استعفاء داد یا مریض شد یا مُرد، همهٔ آن اقتدارات و تنظیمات ... از میان برود» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲،

ص ۶۸) به این سخن، باید گفتار سال‌های قبل او را افزود، که اعتقاد داشت، برای نجات مملکت از ورطه خطر «ایجاد یک حکومت قوی و شجاع که از هیچ‌کس نترسد» و در کنار آن تشکیل «مجلس شورای ملی» نیاز است (بهار، ۱۳۳۵ ق/ب، ص ۱). مجلس، رکن اصلی مشروطیت بود و بهار به این نکته التفات کامل داشت که بدون وجود مجلسی مستقل، و کارآمد و موافق قانون اساسی، نمی‌توان حکومت مقتدری را طلب کرد که «مصلحت عمومی» را دنبال کند، بنابراین، به وضوح می‌توان گفت که او «اقتدار» را در کنار «مشروطیت» می‌خواست. این مهم را می‌توان در این گفتار دید که می‌نویسد: «من آن روز و دیروز و امروز و همیشه، صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادی‌خواه و به شرط عدالت بر سر کار آمده باشد می‌تواند همه‌کار برای مملکت بکند و از ضعیف کردن دولت‌ها و تحریک اطراف بر ضد دولت جز مفسده چیزی حاصل نخواهد شد» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ط). بهار، مشروطه‌خواهی بود که در اعراض از «استبداد»، راه «حکومت مقتدر مشروطه» را پی می‌گرفت. «حکومت مقتدر مشروطه» می‌توانست، امنیت را فراهم و از قیل امنیت، آزادی نیز به دست خواهد آمد. از این‌روست که بهار، با رضاخان، همراه نمی‌شود. تفکر بهار، وجه تمایز میان «دیکتاتوری منور» و مشروطه‌خواهی است. او، مشروطه‌خواهی است که می‌داند مرکز ثقل نظام سیاسی، «دولت» است. اگر دولت، قوی باشد، دست توانای آن می‌تواند جلوی بلاهایی را که در اثر هرج‌ومرج بر مملکت وارد شده، بگیرد و این کار، باید با نظارت مطبوعات و مجلس و با ضابطه «عدالت»، که از آرمان‌های مشروطیت است، همراه باشد. او، روح مشروطه را در کالبد قوه مجریه مقتدر می‌بیند که می‌تواند آرمان‌های آن را جامعه عمل بپوشاند.

بهار، خواستار حکومت مقتدری بود که پشتوانه‌اش پارلمان و اکثریت حزبی موجود در آن باشد. او رجلی بود که از ابتدای فعلیت سیاسی‌اش، عضو حزب دموکرات بود و از این‌رو، تجربه کار حزبی را مورد نظر قرار داده و احزاب را بخش مهمی از نظام مشروطه می‌داند. همچنین، به این نکته مهم التفات دارد که در مشروطه ایران، مجلس، اصلی‌ترین نهاد بود، چنانکه هر کابینه‌ای باید خود را با مجلس شورای ملی هماهنگ کند و کابینه‌ها، برآمده از خواست مجلس و اکثریت نمایندگان آن بود. بهار، با توجه به این مسئله، سعی

در تبیین ایده دولت مقتدر خود داشت.

نکته دیگر در فهم «دولت مقتدر مشروطه»، تفاوت آن است با آنچه رضاخان آن را پیاده کرد. بهار ضمن اشاره به رضاخان با عنوان «قوه مجریه» به این واقعیت اشاره می‌کند که: «به قدری در ایجاد قدرت ملی و حکومت صالح مرکزی دیر جنینده بودند که همه سردستانان، خسته شده و خودشان، علی‌رغم یک‌دیگر، دست به دامن «قوه مجریه» مزبور زدند و او را به حکومت برداشتند» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۱). البته، «درست نمی‌توان دانست که، در نظر بهار، زمان مناسب برای بازسازی دولت مرکزی چه زمانی بوده است، اما همین قدر می‌توان دانست که آن فرصت مناسب فوت شده بود و همگان ناچار «علی‌رغم یک‌دیگر» دست به دامن «قوه مجریه مزبور» شدند (طباطبایی، ۱۳۹۸، ص ۳۷). همچنین باید به توصیف بهار از رضاخان توجه کرد: «همه‌کس و همه دست‌ها خسته شده بودند، و تنها سردار سپه بود که خستگی نمی‌دانست، آمد و آمد و همه چیز و همه‌کس را زیر بال‌های «قدرت» خود - قدرتی که نسبت به آزادی و مشروطه و مطبوعات چندان خوش‌بین نبود - فروگرفت» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۱). اشاره او به آزادی، مشروطه و مطبوعات، و خوش‌بین نبودن رضاخان به آنها، نشان از یک موضوع مهم دارد و آن تقابل میان «دولت مقتدر مشروطه» بهار و حکومتی است که رضاخان به دنبال آن بود. «مهم‌ترین انتقاد بهار به رضاشاه، همانا نادیده گرفتن قانون اساسی و نظام مشروطه بود، همه مخالفت‌های پیشین، جزئی از همین قانون‌شکنی و پای‌بند نبودن به نظام مشروطه محسوب می‌شد (شکوری و رضایی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۸).

بهار، در مواضع مختلفی، به کردارهای سیاسی دولت رضاخان توجه دارد و به نفی آنها می‌پردازد. او، از همان اوایل قدرت یافتن رضاخان، سردار سپه، به مخالفت پرداخت و از او و حکومتش انتقاد می‌کرد و این انتقادات تا پایان سال ۱۳۱۲ ادامه دارد. او، با جمهوری‌خواهی رضاخان، که یکی از وجوه «دیکتاتور منور» مورد نظر حامیان نیز بود، مخالفت کرد. این مسئله، دقیقاً بر «استبدادستیزی» او، مبتنی بود. این ضدیت را می‌توان در شعر او نیز دید. بهار، در دو غزل «جمهوری» و «جمهوری‌نامه»، «به ستیز با رضاخان و مخالفت با جمهوری رضاخانی می‌پردازد. آنچه در اینجا دارای اهمیت است، ارتباط این رویداد با اصل مشروطیت و آزادی است، که بهار به‌حق یادآور می‌شود که اساس طرح جمهوری سردار سپه، ضد آن

عمل می‌کند و بهانه‌ای است که به نام اراده ملی، قانون اساسی را لغو کند. هم از این‌روست که در غزل «جمهوری» می‌سراید» (سراج، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹):

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است \*\*\* این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است  
از کار قشون حال خوش از ما چه توقع \*\*\* کاین فرقه برین گله شبان نیست پلنگ است  
بی‌علمی و آوازه جمهوری ایران \*\*\* این حرف درین مملکت امروز جفنگ است  
اموال تو برده است به یغما و تو خوابی \*\*\* آن‌کس که پی حفظ تو دستش به تفنگ است  
آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت \*\*\* این گوهر پر شعشه در کام نهنگ است  
در پرده جمهوری کوبد در شاهی \*\*\* ما بی‌خبر و دشمن طماع ز رنگ است  
تا تعزیه‌گردان بود آن هوچی بی‌دین \*\*\* این قافله تا حشر در این بادیه لنگ است  
افسانه جمهوری ما ملت کودک \*\*\* عیناً مثل ملعبه شهر فرنگ است  
در کیسه ناهید بود لعل و زر و سیم \*\*\* زین‌رو کلماتش همگی رنگ‌به‌رنگ است  
(بهار، ۱۳۸۷، ص ۳۰۷-۳۰۸).

بهار، به این مسئله توجه دارد که سردار سپه و اطرافیان او، به شدت دنبال پادشاهی او هستند. او به عنوان ناظری مداخله‌گر در امور، و آگاه به مسایل پشت پرده، این‌چنین در مورد قصد او و هوادارانش، که با مطایبه و هجو همراه است، در «جمهوری‌نامه» می‌سراید:

چه ذلت‌ها کشید این ملت زار \*\*\* دریغ از راه دور و رنج بسیار  
ترقی اندرین کشور محال است \*\*\* که در این مملکت قحط‌الرجال است  
خرابی از جنوب و از شمال است \*\*\* بر این مخلوق آزادی و بیال است  
بباید پرده بگرفتن ز اسرار \*\*\* که گردد شرح بدبختی پدیدار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار  
اگر پیدا شود در ملک یک فرد \*\*\* به مانند رضاخان جوانمرد  
کنندش دوره فوراً چند ولگرد \*\*\* به فکر اینکه باید ضایعش کرد  
بگویند از سر شه تاج بردار \*\*\* به فرق خویشان آن تاج بگذار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار  
نخستین بار، سازیم آفتابی \*\*\* علامت‌های سرخ انقلابی  
که جمهوری بود حرفی حسابی \*\*\* چو گشتی تو رئیس انتخابی

بباید گفت کاین مرد فداکار \*\*\* بُود خود پادشاهی را سزاوار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

(بهار، ۱۳۸۷، ص ۳۰۸-۳۰۹).

او، در قصیده دیگری به سال ۱۳۰۴ در تحلیل جمهوری و عملکرد رضاخان، علاوه بر قانون‌شکنی و خودکامگی، وابستگی او به بیگانگان و دست‌نشانده بودنش را هم مطرح کرده است. او، این اتهام را تا سقوط رضاشاه، همواره مطرح می‌کرد (حسن‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۲۶) و می‌سراید:

پهلوی تاج به سر گر نهد از بدکاری است \*\*\* نیست آن تاج‌گذاری که گله‌برداری است

پادشاهی نه به تصدیق فلان بیگانه است \*\*\* پادشاهی نه به تنظیم فلان بازاری است

(بهار، ۱۳۸۷، ص ۳۳۷).

به هر صورت باید به این نکته توجه داشت که «حکومت مقتدر و تمرکزگرایی رضاشاه که وحدت و تمرکز و اقتدار و امنیت را به ارمغان آورد، از بسیاری جهات می‌توانست مطلوب بهار باشد، اما افتراق اساسی آن با آنچه بهار در پی آن بود، بر انداختن آزادی و برقراری حکومت قزاق چکمه‌پوش و خودکامگان سرکوب‌گر و حاکمیت مطلقه به جای حکومت مُصلِحان صالح و عالم و آزادی‌خواه بود» (مدیرشانه‌چی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶). این افتراق، وجه ممیزه اساسی «دیکتاتوری منور» با «دولت مقتدر مشروطه» است. بهار، با پیشینه دراز مشروطه‌خواهی، آشکارا راهی جدا از روشنفکرانی را گرفت که در ابتدا، گمان می‌رفت در ایده «دولت مقتدر» با آن‌ها هم‌رأی است. بهار، برعکس بسیاری از آنان، هیچ‌گاه از نیت اساسی خود یعنی «استبداستیزی» کوتاه نیامد. او، به هدف مهم مشروطه در دولت‌سازی، چنین اعتقاد داشت که «مصلحت» مملکت و برقراری امنیت در پیوندی وثیق با مشروطیت دارد و جدا کردن آن‌ها از یک‌دیگر، هرگز به صلاح و صواب مملکت نیست. هرچند، او با برخی از اقدامات رضاخان موافقت داشت، اما هرگز ضدیت او و نخبگان همراهش با مشروطه را قبول نداشت و نمی‌پسندید.

## ۷. نتیجه‌گیری

فاصله طرح «دولت مقتدر مشروطه» و ایده «دیکتاتوری منور»، به نیت «استبدادستیزی» بهار بازمی‌گردد. او، مشروطه‌خواهی آزادی‌خواه و وفادار به آرمان‌های مشروطه و در عین

حال، سیاست‌مداری واقع‌گرا بود که نمی‌توانست چشم بر وقایع روزگار خود ببندد. بهار، در کوران حوادث قرار داشت، و به عینه می‌دید حکومتی که نتواند نظم و اقتدار را برقرار کند، نمی‌تواند آزادی و عدالت را هم به ارمغان آورد. برای او، اقتدار دولت به عنوان یک پیش‌زمینه اصلی برای رسیدن به مشروطیت بود. او، درک کامل و واقع‌بینانه‌ای از مشروطه داشت و اگرچه نظریه‌پرداز نبود، اما در «عمل» سیاسی به این نظر رسیده بود که بدون وجود یک اقتدار درست و مبتنی بر قانون، مشروطه‌ای نیز وجود نخواهد داشت. او واقعیت را با آرمان خود پیوند می‌زند و نتیجه آن را می‌توان تفاوت عمده او با روشنفکران هم‌روزگار خود دانست. او که از اولین هواداران حکومت مقتدر بود، در زمانی به این مقوله پرداخت که نخبگان سیاسی مشروطیت، نه تنها توان اداره امور را نداشتند، بلکه با تداوم بحران‌ها و تعویض مدام کابینه‌ها، راه را بر هر عمل مبتنی بر «مصلحت» و منفعت جامعه و دولت بسته بودند. فضای سیاسی پس از اعاده مشروطه، خیلی زود بهار را به آن ایده رساند و مشخص است که برداشت او دولتی مقتدر در تداوم مشروطیت بود، نه ایجاد یک «دیکتاتوری منور» آن‌چنانکه روشنفکران آن زمان دنبال می‌کردند. این یکی از مهم‌ترین تفاوت‌هایی بود که بهار با آنان داشت، تفاوتی که موجب شد او هرچه بیشتر از رضاخان دور شده و دیگریانی که در برخی ایده‌ها با او هم‌نظر بودند، هم به رضاخان نزدیک شده و هم مناصب مهمی در حکومت او به دست آورند. همچنین باید در نظر داشت که، بهار، همواره، آزادی را در ستیز با استبداد تعریف می‌کرد و آن را با هم توأمان می‌دید. او مشروطیت، آزادی، عدالت، قانون را در حکومتی مقتدر می‌دید که بنیان‌های اساسی مشروطیت را پذیرفته و به آن احترام گذارد. از این‌روست که می‌توان او را حامی ایده «دولت مقتدر مشروطه» دانست.



## منابع

۱. اسکینز، کوئنتین (۱۳۹۳). بینش‌های علم سیاست در باب روش. ترجمه فریبرز مجیدی و علی معظمی. تهران: فرهنگ جاوید.
۲. بحرانی، مرتضی؛ شکوری، ابوالفضل (۱۳۸۷). بررسی زبانی نسبت دوستی و ریاست در اندیشه سیاسی فارابی. *تحقیقات فرهنگی*، (۱) ۴: ۱۵۹-۱۹۱.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۷). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: نگاه معاصر.
۴. بهار، محمدتقی (۱۳۳۲ق). سیاست ایران، قهرمان می‌خواهد. *نوبهار*، (۲) ۴۱: ۱-۲.
۵. بهار، محمدتقی (۱۳۳۵ق/الف). استبداد یا روح قانون. *زبان آزاد*، ۱۱: ۱.
۶. بهار، محمدتقی (۱۳۳۵ق/ب). لزوم مرکز ثقل. *زبان آزاد*، ۴: ۲-۱.
۷. بهار، محمدتقی (۱۳۳۶ق). *روزنامه نوبهار*، (۶) ۳۲۷: ۱.
۸. بهار، محمدتقی (۱۳۳۷ق). *روزنامه ایران*، (۳) ۳۷۵: ۲.
۹. بهار، محمدتقی (۱۳۵۷). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. تهران: کتاب‌های جیبی، ج ۱-۲.
۱۰. بهار، محمدتقی (۱۳۸۷). *دیوان اشعار ملک‌الشعراء بهار*. تهران: نگاه.
۱۱. پوجی، جان فرانکو (۱۳۸۰). *تکوین دولت مدرن*. ترجمه بهزاد باشی. تهران: آگاه.
۱۲. حسن‌زاده، رسول (۱۳۸۶). *حاکمیت و رهبری در شعر و اندیشه بهار*. *علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، ۱۶-۱۷ (۶۱-۶۲): ۱-۳۰.
۱۳. خالقی، علی (۱۳۹۲). *تحلیلی بر تفکر سیاسی فقهای شیعه در عصر ایلخانان*. *سیاست متعالیه*، (۱) ۳: ۹۹-۱۲۰.
۱۴. روشن، امیر (۱۳۸۷). کوئنتین اسکینز و هرمنوتیک قصدگرا در اندیشه سیاسی. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۴: ۱۱-۳۵.
۱۵. سراج، شهین (۱۳۸۶). *قصیده مجلس چهاردهم یا داستان یک سرخوردگی: سیری در برخورد شعر بهار با تاریخچه مجلس شورا از آغاز تا مجلس چهاردهم*. در: *یادی از بهار*، مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک‌الشعراء بهار. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۶. شاهی، محمدشریف (۱۳۹۱). *بازخوانی مشروطه‌گرایی ایرانی براساس نظریه دولت مشروطه*. رساله دکتری حقوق عمومی. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
۱۷. شکوری، ابوالفضل؛ رضایی، زینت (۱۳۸۷). *تجدد آمرانه و ملک‌الشعراء بهار*. *پژوهش سیاست*، (۱۰) ۲۵: ۱۱۹-۱۴۶.
۱۸. صدانلو، امین (۱۳۹۶). *نسبت‌یابی دین و سیاست در اندیشه سیاسی عبدالکریم سروش براساس روش‌شناسی کوئنتین اسکینز*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
۱۹. طباطبایی، جواد (۱۳۹۸). *ملت دولت و حکومت قانون جستار در بیان نص و سنت*. تهران: مینوی خرد.
۲۰. عزیزی، طاهره (۱۳۸۵). *نقش نخبگان و نهادهای سیاسی در اعتلای قدرت رضاخان*. *مطالعات انقلاب اسلامی*، ۶-۷: ۸۳-۱۰۸.
۲۱. کدی، نیکی آر. (۱۳۸۱). *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان ۱۱۷۵-۱۳۰۴*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه.

تهران: ققنوس.

۲۲. لکزایی، نجف (۱۳۸۰). بحران سلطه و کنترل سیاسی در ایران معاصر. *علوم سیاسی*، ۱۶: ۷-۱۲.
۲۳. مدرسی، فاطمه؛ فرهادنیا، حسین (۱۳۹۰). موضع محمدتقی بهار نسبت به طرح «جمهوریت» رضاخان. *مطالعات تاریخ فرهنگی*، ۸(۲): ۸۹-۱۱۵.
۲۴. مدیرشانه‌چی، محسن (۱۳۸۶). *حیات سیاسی و حزبی بهار، از عرصه اندیشه تا صحنه عمل*. در: *یادی از بهار، مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک‌الشعراء بهار*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۲۵. موثقی، احمد (۱۳۸۴). نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر. *سیاست*، ۶۹: ۲۲۵-۲۶۰.
۲۶. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶). ناسیونالیسم و هویت ایرانی، مطالعه موردی دوره پهلوی اول. *پژوهش حقوق و سیاست*، ۲۲(۹): ۱۴۱-۱۷۳.
۲۷. نوذری، حسینعلی؛ پورخداقلی، مجید (۱۳۸۹). روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی: روش‌شناسی کوئنتین اسکینر. *علوم سیاسی*، ۱۱: ۹۵-۱۱۹.
۲۸. وحدت، فرزین (۱۳۸۳). *رویارویی فکری ایران با مدرنیت*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.

## References

1. Azizi, T. (2006). The role of elites and political institutions in promoting Reza Khan's power. *Studies of the Islamic Revolution*, 6 - 7: 83-108. [In Persian]
2. Bahar, M.T. (1914). Iranian politics wants a hero. *Nobahār*, (2)41. [In Persian]
3. Bahar, M.T. (1917A). The need for a center of gravity. *Zaban e Azad*, 4. [In Persian]
4. Bahar, M.T. (1917B). Authoritarianism or the spirit of the law. *Zaban e Azad*, 11. [In Persian]
5. Bahar, M.T. (1918). *Nobahār*, (6)327. [In Persian]
6. Bahar, M.T. (1919). *Iran*, (3)375. [In Persian]
7. Bahar, M.T. (1978). **A Brief History of the Political Parties of Iran**. Tehran: Pocket Books, Vol.2. [In Persian]
8. Bahar, M.T. (2008). **The Divan of the Poems of the Malek osh-Sho'arā Bahār**. Tehran: Negah. [In Persian]
9. Bahrani, M. & Shakoori, A. (2008). A linguistic study of the relationship between friendship and presidency in Farabi's political thought. *Cultural Research*, (1)4: 159-191. [In Persian]
10. Bashirieh, H. (2008). **An Introduction to the Political Sociology of Iran**. Tehran: Contemporary View. [In Persian]
11. Hassanzadeh, R. (2007). Sovereignty and leadership in Bahar poetry and thought. *Scientific-Research Quarterly of Humanities, Al-Zahra University*, 16-17 (61- 62): 1-30. [In Persian]

12. Keddie, N.R. (2002). **Iran during the Qajar period and the rise of Reza Khan 1175-1304**. Translated by Mehdi Haghighatkah. Tehran: Phoenix. [In Persian]
13. Khaleghi, A. (2013). An analysis of the political thinking of Shiite jurists in the **Ilkhanan** era. *Transcendent Politics*, (1)3: 99-120. [In Persian]
14. Lakzai, N. (2001). The crisis of political domination and control in contemporary Iran. *Political Science*, 16: 7-12. [In Persian]
15. Modarresi, F. & Farhadnia, H. (2011). Mohammad Taghi Bahar's position on Reza Khan's "republican" plan. *Cultural History Studies; Research Journal of the Iranian History Association*, (2)8: 89-115. [In Persian]
16. ModirShanehchi, M. (2007). **The Political and Party Life of Bahar, from the Field of Thought to the Field of Action**. In: *A Remembrance of Bahar, a collection of sermons and articles from the Bahar Commemoration Conference*. Tehran: Institute for Research and Development of Humanities. [In Persian]
17. Movassaghi, A. (2005). Renovation and reform in contemporary Iran. *Politics*, 69: 225-260. [In Persian]
18. Nazari, A.A. (2007). Nationalism and Iranian Identity, a Case Study of the First Pahlavi Period. *Research in Law and Politics*, (9)22: 141-173. [In Persian]
19. Nozari, H.A. & Pourkhodaghi, M. (2010). Methodology for the Study of Political Thought: The Methodology of Quentin Skinner. *Political Science*, 11:95-119.[In Persian]
20. Puji, J.F. (2001). **The formation of the modern state**. Beza'd's translation. Tehran: Aware. [In Persian]
21. Roshan, A. (2008). Quentin Skinner and intentional hermeneutics in political thought. *Political and International Approaches*, 14: 11-35. [In Persian]
22. Seidanloo, A. (2017). **The Ratio of Religion and Politics in Soroush's Political Thought Abdul Karim Based on Quentin Skinner's Methodology**. Master Thesis in Political Science. Kerman Shahid Bahonar University. [In Persian]
23. Seraj, S. (2007). **The Poetry of the Fourteenth Majlis or the Story of a Disappointment; A Journey in the Poetry of Bahar's Conflict with the History of the Shura Council from the Beginning to the Fourteenth Majlis**. In: *Memory of Bahar, Collection of sermons and articles of the conference in honor of the Malek osh-Sho'arā Bahār*. Tehran: Institute for Research and Development of Humanities.[In Persian]
24. Shahi, M.S. (2012). **Re-reading of Iranian constitutionalism based on the theory of the constitutional state**. PhD Thesis in Public Law. Islamic Azad University, Science and Research Branch. [In Persian]
25. Shakoori, A. ; Rezaei, Z. (2008). Commanding modernity and the Malek osh-Sho'arā

- Bahār. *Political Research*, (10)25: 119-146. [In Persian]
26. Skinner, Q. (2014). **Political Science Insights on Method**. Translated by Fariborz Majidi and Ali Moazami. Tehran: Javid Culture. [In Persian]
27. Tabatabaei, J. (2020). **The nation of the state and the rule of law in the expression of the text and tradition**. Tehran: Minooye Kherad Publications. [In Persian]
28. Vahdat, F. (2004). **Iran's intellectual confrontation with modernity**. Translated by Mehdi Haghighatkah. Tehran: Phoenix. [In Persian]

#### شیوه ارجاع به این مقاله

DOI: <http://dx.doi.org/10.22034/sej.2020.1896506.1234>

افسرده، رضا؛ عامری گلستانی، حامد؛ عبدالخانی، لنا؛ محقونیا، حامد (۱۳۹۹). دولت

«مقتدر مشروطه» در اندیشه ملک الشعراء بهار. *سپهر سیاست*، ۷ (۲۴): ص ۵۳-۷۲